

نگاهی به مفاهیم بنیادین ملت، ملیت و ناسیونالیسم

نویسنده : سالار سیف الدین

● درآمد:

ناسیونالیسم و فرایافت های وابسته به آن (همچون ملت و ملیت) از چنان گستردگی و پیچیدگی برخوردار است که پرداختن به آن نیازمند بررسی و وسعت نظر بسیاری است. ناسیونالیسم به همان اندازه که ستایش شده است از سوی اندیشمندان و صاحب نظران، مورد نقد و انتقاد قرار گرفته است. آتش جنگ جهانی دوم زمینه پیدایش پیشداوری ها و بهانه تراشی های بسیاری را بر علیه ناسیونالیسم سبب شد. مخالفان سرسخت آن غالباً بیان می دارند که این مکتب شوند پیدایش و فروزش آتش جنگ جهانی بوده و معمولاً نظام های فاشیستی سده پیشین را به ناسیونالیسم منتسب می کنند. به این ترتیب نوک تیزترین نقادی ها را به سوی ناسیونالیسم نشانه می روند.

در کشور ما در سه دهه گذشته نویسندگان و اندیشمندان ملی بیش از آن که به بررسی ویژگی های ناسیونالیسم ایرانی و بازتعریف ارزش ها، خواسته ها و برنامه های آن بپردازند بیشتر توان خود را صرف نقد و بررسی جریان های متضاد با ناسیونالیسم ایرانی همچون پان تورانیسم و صهیونیسم و برخی از حرکت های قومی نموده اند. چنانکه بازتولید، تعریف و شناسایی ملی گرایی ایرانی به فراموشی سپرده شد.

از سوی دیگر جنبش های خودجوش میهن پرستانه در میان جوانان ایرانی که دارای گرایش های پرطنین میهنی بود چنان گرفتار "نمادها" و نمادپرستی ها گشته که از تئوری های ناسیونالیستی، هدف، برنامه، استراتژی و تاکتیک و... فاصله ها دارد. این نماد پروری در میان دوستداران هویت ملی نیز تا اندازه ای قابل تفسیر است. اما خلاصه کردن ملیت و ناسیونالیسم ایرانی در نمادهای باستانی، اسطوره ای و حماسی و... در بلند مدت سبب ناامیدی و دلسردی نیز می تواند باشد. گفتن ناسیونالیسم متضمن برنامه و هدف برای اداره یک سرزمین و یک ملت بر اساس نیازهای ملی است. پیشینه

تاریخی یک ملت (افزون بر تشکیل ساختار هویت ملی) تنها می تواند چراغی برای آینده و نردبان پیشرفت باشد. بنابراین در این نوشتار تلاش خواهیم کرد با نگاهی گذرا به تعاریف، اصول و دکتترین ناسیونالیسم باردیگر جوهره ی این اندیشه ی همه انسانی و والا را مرور کنیم.

تعریف (شناسایی) اصول و مبانی نخستین از لحاظ تئوریک دارای اهمیت سرشاری است، به تعبیر سقراط بدون تعریف پدیده ها و روشن نمود حدود و ویژگی های سازنده آنها هیچگاه نمی توان به دستاوردهای سازنده و مطلوبی دست پیدا کرد و بسیاری از گزرفهمی ها و مناقشات اجتماعی ما حاصل همین عدم تعریف، شناسایی و همسجی تعاریف می باشد. در این نوشتار تلاش شده است که در کنار اندیشه ها و نگره های رایج جهانی، دیدگاه های اندیشمندان ناسیونالیست ایران نیز بازتاب داده شود و در هر مورد دیدگاه جامعه روشنفکری و پیشروان ناسیونالیسم ایران مورد بازنگری قرار گیرد. با این هدف که جستارهای پیش نهاد شده تنها در تئوری خلاصه نشده پارادایم های پیاده شده ی آن در کشور ما نیز بررسی گردد.

● ملت و تعاریف آن

ملت یک گروه اجتماعی است که از دید زبان، خون، خاک، تاریخ، دین و فرهنگ دارای رشته های پیوند نیرومند می باشد. ملت را می توان یک واحد بزرگ انسانی شناخت که در روندی تاریخی به وجود آمده و بر شالوده سرزمین و اقتصاد و پیشینه و فرهنگ ملی مشترک استوار است و عامل پیوند آن فرهنگ و آگاهی مشترک (آگاهی ملی) است. از این پیوند است که احساس وابستگی به یکدیگر و احساس یکپارچگی میان اندامان وابسته با آن واحد پدید می آید. برخی ملت ها خود را بر اساس دین یا زبان و... تعریف می کنند، برخی دیگر "اراده" زندگی جمعی و یا گذشته مشترک و حافظه تاریخی، خاطرات مشترک و یا چند عنصر اصلی را یکجا مد نظر قرار داده اند.

ملت ها محصول طبیعی تاریخ جهان هستند و تاریخ جهانی چیزی جز زایش و مبارزه ملت ها نیست. حافظه تاریخی مشترک، اراده همگانی برای همزیستی در یک قلمرو از دیگر عناصر این تعریف است. از جمله ویژگی های هر ملت داشتن یک قلمرو سیاسی و گیتایی (جغرافیایی) مشترک یعنی "میهن" است و در نتیجه از پیوند مردمانی که دارای ریشه های تباری و خونی مشترک اند با میهن (خاک) ریشه های یک دولت-ملت پی ریزی می شود. افزون بر آن، نیروی حیاتی

و پیوند دهنده ملت از احساس تعلق به تاریخ، دین، فرهنگ و ویژه‌ی مشترک و نیز زبان ملی مشترک بر می‌خیزد. وجود مشترکات تاریخی، فرهنگی، دینی و "منافع مشترک اقتصادی" بین گروه‌های انسانی، گوناگون باشند، ی‌یک سرزمین از عوامل اصلی ایجاد یک ملت به شمار می‌روند. این پیوستگی‌ها هر چه بیشتر باشند احساس بستگی به یک ملت، میان اندامان آن افزایش می‌یابد، به گونه‌ای که می‌توانند سبب ایجاد احساس وابستگی به یک ملیت واحد میان چندین گروه زبانی، نژادی و فرهنگی به ظاهر جدا گردد.

همانگونه که گفته شد تعاریف گوناگونی از ملت و عناصر تشکیل دهنده آن ارائه شده است. مکتب نژادی که کسانی چون کنت دو گوبینو، وارشرود لاپوژ و چمبرلین از پیشگامان آن بودند نژاد را عامل و پایه تشکیل ملت تلقی می‌کند. مکتب زبانی که فیخته از پیشگامان آن است زبان را جوهر تعریف ملت می‌شناسد، در برخی کشورها همچون بنگلادش، پاکستان، مالزی و... مذهب عامل تشکیل ملت شناخته شده. برای نمونه تمایز ملت پاکستان با سایر هندیان در مذهب اسلام خلاصه می‌شود. کسانی هم بر مفاهیم دیگر همچون جغرافیای مشترک و یا منافع مشترک و حتی قرارداد اجتماعی تکیه نموده‌اند.

در تعریف نوین و امروزی، ملت مجموعه‌ای از کارسازهای بالا به علاوه‌ی اقتصاد مشترک و اراده همگانی برای همزیستی در یک جغرافیا است. در نهایت آنتونی اسمیت افزون بر گذشته مشترک و فرهنگ ملی بر اقتصاد و وظایف مشترک نیز در تعریف ملت اشاره کرده است.

● تفاوت قوم و ملت:

مردم شناسان و جامعه‌شناسان بر این باورند که ما با دو گونه گروه قومی سروکار داریم. نخست، گروه‌های قومی بر اساس وابستگی‌های ایل، طایفه‌ای و قبیله‌ای و در مقیاس کوچکتر خانوادگی و نسبی. گروه دوم، گروه‌هایی هستند که بر اساس جابجایی‌های گروه‌های انسانی به وجود آمده و مجموع آنها در کنار هم ملت را پدید می‌آورند.

قوم از لحاظ جامعه شناختی دارای بار معنایی فرهنگی است. قوم یا تیره، گروهی از مردمان است با ویژگیهای معین. آنتونی گیدنز در تعریف قومیت آنرا هنجارها و ارزش های فرهنگی بی می داند که اندامان یک گروه معین را از سایرین جدا می کند. وی گروه قومی را دارای هویت "فرهنگی" مشترک می داند. (نک: گیدنز، جامعه شناسی)

ولی "ملت" دارای بار شدید سیاسی است. یعنی گروه بزرگی از مردمان که دارای دولت، سرزمین و گذشته مشترک اند. بنابراین ملت دارای گستردگی و شمول معنایی و عینی نسبت به قوم است. در همه کشورهای جهان ملت از چند قوم (تیره، شاخه) ساخته شده است. [1]

طایفه، قبیله و قوم اشکال تاریخی و کهنه جوامع انسانی هستند که پیش از پیدایش ملت ها وجود داشته اند و در دوران شکل گیری دولت-ملت ها (دوران مدرنیته) در یک روند طبیعی با ادغام شدن (یکپارچگی) در پیکره ملت جای خود را به فریافت (مفهوم) والاتری به نام ملت داده اند.

از نظر زمانی پیدایش ملت ها (در مفهوم مدرن اروپایی) مربوط به دوران متلاشی شدن فئودالیسم و ریشه گرفتن و استحکام شیوه تولید سرمایه داری و جامعه ماشینی و پیدایش بازار واحد است. سرمایه های ملی به جدایی ها پایان می دهد و مردم را از دید اقتصادی به هم وابسته ساخته و تمرکز سیاسی ایجاد نموده و شرایط استواری پیوندهای ملی را فراهم می سازند. «قوم در جوامع برده داری و فئودالیسم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند ولی این اشتراک هنوز به اندازه کافی پایدار نیست و در مقیاس کشوری نیز اشتراک اقتصادی هنوز کامل نیست.» [2]

بیشتر انگاره پردازان و اندیشمندان در مورد پیوند فریافت (مفهوم) قومیت با دوران پیشامدرن هم اندیشی دارند و در این موضوع هم داستان اند که مفهوم قومیت و هویت های قبیله ای فریافتی است متعلق به دوران فئودالی و در هر صورت متعلق به دوره های ابتدایی: «قومها اغلب دارای زبان و مذهب و حافظه جمعی یگانه و چه بسا نژاد یگانه اند. اما ملت ها، به معنای مدرن کلمه، ترکیبی از قومیت ها هستند. در جهان، جز در برخی کشورهای بسیار کوچک، به نظر نمی رسد که ملتی وجود داشته باشد که تنها از یک قومیت تشکیل شده باشد. ملت ها مجموعه های انسانی ای هستند که در قلمرو جغرافیایی معین در زیر فرمان فرمایی (sovereignty) یا حاکمیت یک دولت به سر می برند. در چنین انگاره ای از

مفهوم ملت - که انگاره‌ای ست مدرن- دولت را قدرت فرمان‌فرمای برآمده از خواست ملت می‌داند و سرزمین یا کشور را از آن ملت، و دولت را نگهبان تمامیت آن به همین دلیل، سه مفهوم کشور، ملت، دولت می‌توانند به جای یکدیگر به کار روند. اما قوم‌ها را تا زمانی که دولت بر پا نکرده اند، نمی‌توان، به این معنا، ملت نامید... ملت‌های مدرن یگانگی خود را بیش‌تر از یک ساختار یگانه‌ی سیاسی-اقتصادی می‌گیرند، تا یکپارچگی زبانی فرهنگی. یکپارچگی نهایی زبانی فرهنگی هدفی است که سپس، با به کار انداختن اهرم‌های سیاسی-اقتصادی، در پرتو ایدئولوژی ناسیونالیسم و خوانش آن از "تاریخ ملی"، دنبال می‌شود. این فرایند، با افروختن آتش شور ناسیونالیستی در اروپا، توانست ملت‌های اروپایی را به معنای مدرن آن به وجود آورد و شور هویتی تازه‌ای به ایشان بخشید، یعنی شور تعلق به ملت، به جای شور تعلق به قومیت به عبارت دیگر، در فرایند ملت سازی "روح ملی" بر روح قومی- قبیله‌ای چیره می‌شود و آن را در خود حل می‌کند و یا در سایه‌ی خود قرار می‌دهد. « [3]

● نقش زبان در تعریف ملت

تعریف ملت و مشخص کردن حدود آن یکی از دشوارترین مسائلی است که همواره تئورسین های ناسیونالیست با آن گریبان گیر بوده و هستند. این مسئله به ویژه زمانی بارز می شود که موضوع لهجه های مختلف یک زبان و واحدهای زبانی درون مرزها به میان می آید. در ناسیونالیسم اروپایی مسائلی این چنینی بارها و بارها مورد بررسی و جدل قرار گرفته است. برای نمونه آیا زبان سیسیلی و ونیدیکی یک ملت جداگانه به وجود می آورد یا اینکه باید آنان را بخشی از ملت ایتالیا شمرد؟ آیا اتریشی ها بخشی از ملت آلمان هستند و یا توده ای جدا؟ آیا ملت مقدونیه وجود دارد و یا مقدونی ها بخشی از بلغارها هستند و یا گونه ای از اسلاوهای جنوبی؟ آیا کروات ها بخشی از ملت یوگسلاوی و در نتیجه اسلاو به شمار می روند و یا دارای ریشه های ملی جداگانه می باشند. تکلیف اقوام آلزاسی، کورسیکاها، باسک ها و بریتون ها با فرانک ها در فرانسه چیست؟ اقلیت های کاتالون، باسک و فلاندری در اسپانیا و لاز، کرد، آلبانیایی، چرکس و... در ترکیه چگونه تعریف می شوند؟

زبان را به تنهایی نمی‌توان نشانه ای بر هویت ملی مشترک و شاه بیت شناسایی یک ملت دانست. در بسیاری از کشورها مردمانی با زبان های متفاوت در حال زندگی هستند و در همان حال دارای احساس همبستگی گروهی و بسیاری از

مردمان با زبان یکسان دارای احساسات ملی جدا و گاه ناهمسان برای نمونه ایرلندی ها و انگلیسی ها با اینکه دارای زبان مشترک می باشند ولی هیچ ایرلندی خود را انگلیسی نمی داند. مردم اسکاتلند در شمال جزیره بریتانیا و ولز در غرب بریتانیا با این که انگلیسی زبان هستند ولی هیچگاه ملیت انگلیسی برای خود قائل نبوده و خود را انگلیسی نمی خوانند. همانطور که هویت امریکایی از هویت انگلیسی جداست.

آلمانی ها و اتریشی ها نیز امروز با وجود داشتن زبان مشترک ملت هایی جداگانه به حساب می آیند. وارونه این حالت نیز درست است. در سوئیس مردم به چهار زبان ژرمنی، فرانسه، ایتالیایی و رومانش گفتگو می کنند. ولی همگی خود را شهروند سوئیس می دانند. چینی ها و هندی ها با این که دارای زبان های گونه گون در کشور خود می باشند اما در درون دارای احساسات ملی مشترک اند.

در هندوستان نزدیک به هزار و پانصد زبان وجود دارد ولی مردم آن خود را هندی می دانند. همچنین چین نیز از ملت هایی است که در آن شش خانواده زبانی و ده ها و سدها زبان و گویش منطقه ای رایج است، ولی با وجود این گونه گونی زبانی گسترده، همه این مردم خود را چینی دانسته و جهان نیز آنها را به نام ملت چین می شناسد. بنابراین زبان را می توان تنها یکی از شرایط مورد نیاز و نه کافی برای شناسایی ملت به شمار آورد. بر همین اساس تلاش برای شناسایی کیستی و ملیت بر اساس زبان مشترک بدون در نظر گرفتن ویژگی های فرهنگی، پیشینه، و دلبستگی های ملی و... با حقایق موجود سازگار نیست.

برخی از اندیشمندان نقش های گوهری و ذاتی از برای زبان ملی در تعریف ملت و ملیت قائل شده اند. از جمله فیخته (فلیسوف ملی گرای آلمانی) زبان ژرمنی را بزرگترین ویژگی ملت آلمان بر می شمرد و سایر ملت های نورددیک از جمله فرانسوی ها را به علت فاصله گرفتن از زبان بنیادین ژرمن های باستان نکوهش می کرد. از دید وی همه ملت های لاتین به سبب روی آوردن به این زبان منحط (لاتین) خود نیز به درجه انحطاط رسیده اند ولی ملت آلمان که از نژاد ناب ژرمن می باشند با پاسداشت نیاخاک خود و زبان نخستین و باستانی ممتاز از سایر ملل می باشد. فیخته این تئوری را به مثابه یک اصل می پذیرفت که زبان انسان را می سازد نه انسان زبان را. در نتیجه زبان ملت آلمان را باید از آمیزش با سایر زبان ها به ویژه لاتین حفظ کرد. هر چند که شاید بتوان برای تئوری زبانی فیخته دلایل پذیرفتنی روانشناسانه نیز مطرح کرد

ولی نباید فراموش نمود که زبان آلمانی همانند زبان انگلیسی هیچگاه بی نیاز از زبان لاتین نبوده است و هر دو این زبان ها به ویژه آلمانی از جمله زبان های زنده جهان اند که بیشترین واژگان بیگانه را در درون ساختار خود جای داده اند و البته این موضوع هیچگاه زیبایی و پویایی زبان آلمانی و آثار آن را به سایه نبرده است. (نک: فیخته، خطابه هایی به ملت آلمان)

● دولت و تعاریف آن:

فریافت و شناسایی دولت به اندازه تعریف ملت و یا سیاست دارای پیچیدگی است. تا کنون تعاریف بسیاری از نظرگاه های مختلف از دولت ارائه شده است. فراوانی این تعاریف سبب شده است تا نظریه پردازان، این دریافت ها را در سه دسته ی سیاسی، فلسفی و حقوقی رده بندی نمایند. دولت نیز همانند بسیاری از مفاهیم امروزی دریافتی است نوین و مربوط به دوران مدرنیته. در تعارف فلسفی از دولت بر ایده آل های اخلاقی و دریافت ها از نیکی و بدی تکیه می شود ولی تعریف سیاسی دولت تا اندازه زیادی بر واقعگرایی و رئالیسم تکیه دارد. در این تعریف دولت نهاد سازمان دهنده ی صورت های پیچیده جامعه از مالکیت و اقتصاد گرفته تا شیوه تولید و توزیع ثروت می باشد. از دید "ماکس وبر" دولت نهادی است که با تکیه بر زور و اجبار قانونی جامعه را اداره می کند. ولی هر تعریفی که برای دولت برگزینیم ناچار دارای عناصری خواهد بود که در همه تعاریف مشترک اند. هر دولتی باید دارای جمعیت، حاکمیت، حکومت و سرزمین ویژه ی خود باشد و بدون هر یک از این عناصر وجود دولت قابل تصور نیست.

در میان فیلسوفان سیاسی پیرامون اینکه دولت ها مبانی مشروعیتی خود از چگونه به دست می آورند جستارهای بسیاری رخ داده است. انگاره های خاستگاه نظری دولت در سایه ابهام و پیچیدگی های نظری تصویری مه آلود و سنگین به خود گرفته است. از دیدگاه سنتی مشروعیت دولت بر بنیاد ارزشهای فرازمینی و آسمانی قرار گرفته است ولی با فروپاشی و سقوط کلیسا در غرب دیدگاه های عینی و خردگرایانه جایگزین شد. فردگرایان، قراردادگرایان، ملی گرایان و مارکسیست ها هر کدام باورها و تئوری های ویژه خود را در این مورد ارائه داده اند که هر کدام مبنایی برای ساختار حکومت های لیبرال، سوسیالیستی و ملی گردید.

در نهایت باید دولت را یک دستگاه سیاسی (آمیزه ای از نهادهای حکومتی و دیوانی) دانست که بر قلمرویی فرمانروایی دارد و اقتدارش به وسیله قانون و توانایی کاربرد زور پشتیبانی می شود. (نک: جامعه شناسی، گینز)

اندیشمندانی چون ماکس وبر و امیل دورکهایم برای دولت تقدس ویژه ای قائل هستند. از دید دورکهایم پیوند دولت و فرد رابطه ی حاکم و محکوم است. دولت فرمانروای بی چون و چرا و فرد، فرمانپذیر بی اراده است. دولت نهادی است که کاری پیش نمی برد بلکه وادار به انجام می کند و مردم وسیله ای برای اهداف دولت اند و در کنار دولت است که هستی فرد معنا می یابد.

تقدس دولت در اندیشه برخی از نظریه پردازان به جای رسید که در برخی نظام ها دولت تبدیل موجودی هیولا وار شد که قادر به انجام هر کاریست و اگر بنا به مصلحت در برش خاصی از زمان در پیشبرد امری کوتاهی می کند نه ناشی از ناتوانی بلکه ناشی از مصلحت و زمان بندی است. در این نظام ها دولت پدر ملت تلقی می شود و امتیازات ملت به آن تفویض شده است. موسولینی با الهام از چنین پیش زمینه های فکری تعاریف بسته ی خود از ویژگی های یک دولت فاشیست را در جلد سی و هشت دانشنامه ایتالیا بیان داشت. انگاره پردازان فاشیست با پایه قرار دادن دیدگاه های هگل و هابز و دورکهایم از دولت، آن را برتر از هر موجودیتی (حتی ملت) پنداشتند و بدین وسیله یکی از اساسی ترین اصول ناسیونالیسم یعنی مشروعیت گیری دولت از ملت زیر پا گذاشته شد.

● دولت ملی چیست؟

دولت ملی شکلی از سر رشته داری است که مبانی مشروعیت و هستی مندی (موجودیت) خود را بر پایه ملتی ویژه در مرزهای جغرافیایی مشخص، مبتنی می داند. دولت یک فرایافت سیاسی و ژئوپولوتیک است و ملت نیز فرایافتی است فرهنگی و تاریخی. «دولت ملی» نهادی است که "دولت" و "ملیت" را در یک پیمان جمع کرده و اساس خود را بر بنیان "ملت" قرار داده. از این لحاظ دولت ملی با دولت هایی که بر پایه مفاهیم تنوکراتیک، الیگارش و... به وجود می آیند متفاوت است.

پیشینه «دولت ملی» را باید در سالهای پس از انقلاب کبیر فرانسه جستجو کرد. از نظر روند جامعه شناختی دولت ملی به هنگام دوران گذار از جامعه فئودالی به جامعه سرمایه داری پا به عرصه می گذارد. در جوامع فئودالی مشروعیت دولت مبتنی بر موناشری و الیگارش‌ی است ولی با رشد طبقه متوسط، شهری و با سواد اندیشه های ملی و دغدغه ی تشکیل یک دولت ملی در همه جوامع شدت یافت. تضاد آرمان های ناسیونالیستی با سیستم فئودالی بر هیچکس پوشیده نیست. ناسیونالیسم که گرد ارزش های طبقه متوسط و در آغوش جامعه ماشینی و صنعتی رشد می کند همواره و در همه جا فئودالیسم و سنت های جوامع فئودالی را به رویارویی خوانده است و این نیز امری است که همه جوامع آنرا تجربه کرده اند.

آنتونی گیدنز در واژه نامه کتاب "جامعه شناسی" ذیل اصطلاح دولت ملی Nation-State آنرا گونه ویژه ای از دولت می داند که پدیده ی جهان امروزی است و توده مردم در آن "شهروند" به شمار رفته، خود را بخشی از ملت واحد می دانند. وی می افزاید دولت ملی با پیدایش ناسیونالیسم پیوند نزدیک دارد که خاستگاه آن اروپاست و از آنجا به سراسر جهان گسترده شده است.

ناسیونالیسم ایرانی نیز از همان آغاز با فئودالیسم و ساختارهای فئودالی جامعه تضادی آشکار داشت. کشاورزان و کشتگران تحت امر اربابان حتی در یک محیط دموکراتیک پیرو اربابان و فئودالها خواهند بود و در زمان انتخابات نیز رای آنان تابعی از رای فئودال. ریچارد کاتم در بررسی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران به نقش کارگران کم سواد یا بی سواد صنعتی مهاجر از روستا نیز اشاره دارد. از آنجا که این عده هنوز با همان ذهنیت فئودال زده در جامعه شهری حاضر می شوند در نتیجه به راحتی می توانند آلت دست گروه های سیاسی. ضد ملی شوند. (نک: کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم و ایران)

طبقه متوسط ایران به ویژه بازاریان و بازرگانان دقیقاً در نقطه مقابل این روند قرار گرفته اند و همواره آرمان های ملی و ثبات اجتماعی و پیشرفت اقتصادی و به طور کلی همه ایده های ناسیونالیستی از دید این طبقه حالتی ایده آل و آرمانی به شمار می رود.

اما این پرسش که نخست دولت ملی به وجود آمده یا خود ملت با پاسخهای ناهمسانی روبروست. از دید تئورسین های ناسیونالیست ملت مقوله است قائم به خود و پیش از دولت وجود داشته است و دولت ملی تنها نیازها و خواسته های ملت

را به اجرا در می‌آورد. در حالیکه از دید برخی دیگر هویت ملی و ملیت محصول سیاست‌های دولت ملی به شمار می‌رود و خود مقوله ملت نیز از این قاعده برکنار نیست. اما به هر روی جای شک نیست که در روند پابرجایی و ادامه حیات ملت‌ها "دولت ملی" تاثیر بسزا و حیاتی را داراست. زنده یاد فریدون آدمیت حاکمیت ملی را پایه اصیل و راستین ناسیونالیسم دانسته و می‌گوید: «شناخت اراده ملت به عنوان منشا قدرت دولت و ناسیونالیسم بدین معنی مفهومی است عقلانی محض که در منشور حقوق انسان قرن هیجدهم منعکس است.» [4]

آنتونی اسمیت نیز ضمن تعریف دولت ملی، کارکرد همگون ساز و وحدت بخش را برای دولت ملی پیش بینی می‌کند. «تقریباً نود درصد از دولت‌های جهان چند قومی و حدود نیمی از آنها به شدت درگیر شکاف‌های قومی هستند. در این شرایط بهتر است که از اصطلاح توصیفی خنثی تری مانند دولت ملی استفاده شود. منظور از دولت ملی، دولتی است که به واسطه اصول ناسیونالیسم مشروع می‌شود و اعضای آن دارای میزانی از وحدت و یکپارچگی ملی (اما نه همگونی فرهنگی) هستند.» [5]

● ناسیونالیسم:

ناسیونالیسم به جنبش اجتماعی و سیاسی گفته می‌شود که تلاش می‌کند با تاثیر در ارکان سیاسی کشور در راه تحقق باورها آرمان‌ها و منافع ملی یک کشور گام بردارد. این جریان با محور قرار دادن منافع ملت به عنوان نقطه گردش تمامی سیاست‌های خارجی و داخلی، برنامه‌هایی را پایه ریزی می‌کند. بنابراین ملی‌گرایی اندیشه‌ای است که آرمان‌های و ایده آل‌های یک ملت را نمایندگی می‌کند.

برخی در تعریف ناسیونالیسم بیشترین بها را به نهاد دولت ملی داده و آن را اینچنین تعریف کرده اند: ناسیونالیسم ایدئولوژی است که "دولت ملی" را عالی‌ترین شکل سازمان سیاسی می‌داند و مبارزه‌های ملت باورانه بر ضد چیرگی بیگانه، برای پاسداری از چنین ملتی است... رشد ملت‌باوری باعث شد که اصل "حاکمیت ملی" شناخته شود. [6]

ناسیونالیسم مدرن زاینده انقلاب کبیر فرانسه به شمار می‌رود. با انقلاب فرانسه ناسیونالیسم از بستر خود رها شد و در سایر نقاط جهان خیزش‌های بسیاری را برانگیخت. نخستین رد پای جنبش‌های ملی و ناسیونالیستی را در تاریخ اروپا می‌توان دید.

توان در سال های 1805 تا 1815 میلادی در آلمان مشاهده کرد که در آن سالهای زیر استعمار ناپلئون قرار داشت. در سال 1848 مجارها، صرب ها و چک ها حرکتی های استقلال خواهانه ای را بر علیه امپراتوری اتریش انجام دادند. نبردهای ملیون ایتالیا در سال 1860-1870 برای یکپارچگی مجدد این کشور به رهبری ژوزف مازینی و گاریبالدی و پیروزی این جنبش شور و شوق دو چندان در اروپا برانگیخت. خیزش آزادیخواهانه و ملی یونانیان بر علیه استعمار عثمانی در 1821 نیز از نمونه های قابل گزارش خیزش های ناسیونالیستی اروپا است که از حمایت سایر ملیون اروپا برخوردار بود.

ناسیونالیسم بیش از هر چیز یک پدیده فرهنگی و فکری است و معمولاً پیش از پیدایش جنبش های سیاسی ناسیونالیستی، حرکت های فرهنگی، ادبی و فکری در راستای ملیت و زنده کردن نمادهای ملی رشد می کند. در گفتمان ناسیونالیسم، ملت در کانون توجه قرار می گیرد و ناسیونالیسم سیاسی در معنایی که انگاره پردازان و احزاب ملی از آن کاربری می کنند به دنبال پیاده کردن اصول نخستین همچون، حاکمیت ملی، دولت ملی و... می باشد. از دید "بریولی" ناسیونالیسم مبتنی بر سه مطالبه است:

الف: ملت با ویژگی خاص و آشکار وجود دارد.

ب) منافع و ارزشهای این ملت بر همه ارزش ها و منافع دیگر اولویت دارد.

ج) ملت باید تا سر حد امکان مستقل باشد این استقلال معمولاً مستلزم دست یافتن به حداقل حاکمیت سیاسی است. [7]

زمینه اصلی ناسیونالیسم در جامعه و تاریخ شکل می گیرد و عنصر اصلی آن ملت است و در جهان بینی خود به ملت اصالت می بخشد و فرد را فرع بر موجودیت ملت تلقی می کند. ناسیونالیسم در حیات فرد مساله وظیفه را مطرح می کند و در جهان انسانی سیاست خارجی را پدیدار می سازد. [8]

عنصر ملت در گفتمان ناسیونالیستی همواره عنصر غالب بوده است. اقتدار ملی، منزلت ملی، وجدان و روح ملی و... در این گفتمان حرف اول را زده اند. شاید به آسانی بتوان گفت که انقلاب فرانسه در این مورد نیز پیشتاز بوده است. مفاهیم وطن، ملت، آزادی و شهروندی و سایر ارزش های برخاسته از این انقلاب، دگرگونی های سترگی در اندیشه های بشری به

وجود آورد. «ملت قبل از هر چیزی است و ریشه همه چیز است. ملت خود قانون است. ملت های روی زمین را باید به عنوان افرادی خارج از قید و بند اجتماعی یا همچنانکه گفته می شود در وضع طبیعی تصور کرد... اراده ملت همواره حق برتر است.» [9]

● دکترین ناسیونالیسم:

همچنین آنتونی اسمیت از شش عنصر مشترک در میان همه ناسیونالیست ها نام می برد که "چارچوب اصلی نگاه ناسیونالیستی به جهان" و "نظام اعتقادی ناسیونالیستی" را تشکیل می دهند و عناصر مشترک در میان پدران ناسیونالیسم مدرن همانند هر در، مازینی، روسو، فیخته و... به شمار می روند.

یکم: جهان به ملت ها – هر یک با ویژگی، تاریخ و سرنوشت خود- تقسیم شده است.

دوم: ملت تنها منبع قدرت سیاسی است.

سوم: وفاداری به ملت همه وفاداری های دیگر را تحت شعاع قرار می دهد.

چهارم: هر فرد برای آزاد بودن باید متعلق به یک ملت باشد.

پنجم: هر فردی نیازمند استقلال و ابراز وجود کامل است.

ششم: لازمه صلح و عدالت جهانی وجود دنیایی از ملت های مستقل است. [10]

بیشترین تئوری پردازان ناسیونالیست ملت را به عنوان شاه بیت فلسفه ناسیونالیسم (ملت گرایی) مطرح کرده اند. دکتر ابراهیم میرانی در این زمینه می نویسد: «ملت از خاک و خون و آرمانهای کهن ساخته شده و این عناصر اساسی را نمی توان از هم جدا کرد ... ناسیونالیسم در معنی واقعی آن ناظر بر شناخت "ملت" است با تمام کمیت و کیفیت آن و اندیشیدن به مصالح و منافع ملی و تدوین برنامه ها و قوانین عادلانه زیست سرفراز و یگانگی و پیشرفت و اقتدار ملی و هرگز نمی

توان در چهارچوب قوم خاص، زبان خاص، مذهب خاص محصور بماند زیرا در آن صورت ماهیت و محتوای خود را از دست می دهد... . ناسیونالیسم به اقتضای نیازهای ملی و شاداب نگه داشتن ملت به رویکردهای الزامی و بایدهای حیاتی همچون سوسیالیزه کردن، یا ملی کردن، دموکراتیزه نمودن جامعه خود می پردازد زیرا معتقد است که فرد ساخته و پرداخته خانواده و خانواده ها تشکیل دهنده ملت هستند در طول حیات تاریخی و زندگی مشترک ملت ها میراث دار محیطی هستند که در آن با پیروزی ها و شادی ها و غم ها و نارسایی ها و فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته اند. « (به نقل از ماهنامه ایرانمهر، شماره 10)

● ناسیونالیسم ایرانی و پیشینه آن

در مورد این پرسش که آیا ناسیونالیسم پدیده ای نوین و همروزرگار به شمار می رود و یا سنتی و دیرین باید هم در میان کشورها و جوامع قائل به تفکیک بود و هم پیشینه و ساختار و تشکیل ملت های مختلف را جستجو کرد. به نظر می رسد ناسیونالیسم پیش از به وجود آمدن ملت ها نمی توانست وجود داشته باشد. در نتیجه هر جامعه ای زودتر و آسانتر به مرحله ملت سازی رسیده باشد، می تواند دارای بسترهایی برای جنبش های ملی باشد.

دو مکتب کهن گرایی [11] و ابزارگرایی [12] هر کدام در مورد ملت ها انگاره های جداگانه ای دارند. از دید کهن گرایی چون ادوارد شیلز و کلیفورد گیرتز، ملت ها و ناسیونالیسم پدیده ای کهن هستند و نیز پدیده ای تاریخی و جهان شمول. از دید کهن گرایان اندامان یک ملت میان خود گونه ای از احساسات خویشاوندی بر اساس فرض نیاکان مشترک قائل هستند. از دید "واکر کورنو" یک گروه قومی (یا ملی) دارای آگاهی سیاسی و گروهی است و ملت یک گروه قومی خودآگاه است. وی در تعریف ملت می گوید: گروهی از مردم که که اعضای آن معتقدند رابطه ی خویشاوندی با یکدیگر دارند. ملت نخستین گروه انسانی است که به افسانه اجداد مشترک ایمان دارد. به باور او هویت ملی راستین یک هویت خویشاوندی است و زمانی که یک هویت غیرخویشاوند با هویت ملی فرد در کشمکش سازش ناپذیر قرار گیرد این هویت دوم است به لحاظ عرفی قوی تر بروز می کند. [13]

مکتب های نوگرا و ابزارگرا و ساختارگرا در برابر مکتب کهن گرا هر کدام به گونه ای در صدد اثبات نادیرینگی "ملت" هستند. این مکاتب که بیشتر از سوی انگاره پردازان نزدیک به محافل چپ و مارکسیست تغذیه می شود تلاش

دارند تا متاخر بودن ملت ها را نشان دهند. کسانی چون اتین بالیبار، مایکل ریچ و سیدنی ویلهلم ناسیونالیسم و ملیت را به طبقه سرمایه دار و بورژوا نسبت داده و یا در دایره ی شیوه تولید بررسی می کنند. از دید والرشیتن، نژاد، قومیت و ناسیونالیسم فرآورده و ساخته و پرداخته سیستم سرمایه داری به شمار می رود.

برخی فیلسوفان نئومارکسیست مانند اریک هابسباوم، ناسیونالیسم و حتی ملت را پدیده نوین عصر مدرن شناخته اند که با مرگ مکتب های دینی پا به زندگی گذاشته.

بندیک اندرسون ناسیونالیسم را محصول "سرمایه داری چاپ" می داند که در خدمت نیازهای روانی و اقتصادی قرار گرفته است. بدین معنی که کسان ناآشنا با یکدیگر به کمک نشریات می توانند در زمان و مکانی ثابت با یکدیگر پیوند داشته باشند و در یک جامعه ی ذهنی به سر برند. در حالیکه در جوامع فئودالی و سنتی جایی برای ناسیونالیسم نبود.

اریک هابسباوم ملت، ناسیونالیسم و جلوه های ملی را نتیجه مهندسی اجتماعی و سنجیده شده، تلقی می کند... .

فیلسوفان مارکسیست و چپ دلبستگی فراوانی دارند تا ملت و ناسیونالیسم را بر مبنای کارسازهای اقتصادی تبیین کرده و پیشینه آن را به دوران نوین محدود نمایند. ولی به نظر می رسد این ادعای نوگرایان و ابزارگرایان دارای ژرفای چندانی نمی باشد. ملت ها پس از ناسیونالیسم به وجود نمی آیند و این ناسیونالیسم نیست که ملتی را پدید می آورد.

"جان آمسترانگ" باور دارد که ملت ها پیش از ناسیونالیسم وجود داشته اند و آنتونی اسمیت نیز می گوید: «نسل قدیمی تری از مورخان به ویژه در اروپا معتقدند که ملت در عهد قدیم در میان یونانیان، یهودیان و ایرانیان و مصریان وجود داشته اند.»

نمونه های فراوانی برای اثبات خودآگاهی ملی در میان ایرانیان باستان وجود دارد. خشایار شاه هنگام شناساندن خود از هویت ملی خویش در کنار هویت فردی نام می برد. در سنگ نوشته ی دیوان در پارسه خشایار شاه خود را اینگونه می شناساند: "... خدای بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید. من خشایار شاه، پسر داریوش، پارس، پسر یک پارس، آریایی، از نژاد آریا..."

در داستان های نیمه راستین و نیمه افسانه ای شاهنامه که پیشینه ی آن به هزاران سال پیش می رسد در موارد بسیاری به برتری دادن مصالح ملی بر مصالح شخصی بر می خوریم. همانطور که ریچارد کاتم به درستی اشاره دارد: «ریشه های ناسیونالیسم، عمیقاً در تمدن پربار و غنی ایران از هخامنشیان به بعد وجود داشته است و اگر ریشه های این تمدن به درستی کشف شود، نگرش ما در مورد کیفیت ناسیونالیسم ایرانی غنی تر خواهد شد.» [14]

هر چند نمی توانیم از وجود ناسیونالیسم به صورت یک مکتب مدون (ناسیونالیسم مدرن) تا پیش از دوران همروزگار در ایران (و البته هیچ کشوری) سخن به میان آورد ولی نمی توان منکر درون مایه میهن پرستانه جنبش هایی چون شعبوییان، خرمیان و کسانی چون ابومسلم، یعقوب صفاری، مردآویج، مازیار و... نیز شد. فردوسی یکی از بزرگترین و نامدارترین مردان ایران گرا در سال های میانی بود، افزون بر وی سروده های نظامی گنجوی شاعر بزرگ آذربایجانی نمونه ی دیگری برای ردیابی اندیشه های ملی گرایانه در دوران میانی تاریخ ایران است. قصیده ایوان مداین خاقانی شروانی دیگر چامه سرا بزرگ آذربایجان و اران نمونه والای اندیشه های میهن پرستانه در دوران ماقبل مدرن تاریخ کشور ماست. [15]

در مجموع باید گفت که آگاهی ملی و مظاهر آن در دوران وسطای تاریخ ایران به روشنی قابل بررسی است و روند ملت سازی در میان کشورهای کهنی چون ایران، چین، یونان و... (اگرچه نه به صورت امروزی) طی شده بود. مقوله ملت در این جوامع مفهومی است سنتی هرچند ناسیونالیسم مدرن و پیدایش آن مفهومی نوین است. شادروان فریدون آدمیت در این مورد می نویسد: «...در همان سیر تاریخی بود که ناسیونالیسم پدید آمد. به علاوه فرهنگ سیاسی گذشته ما آمادگی ذهنی خاصی را برای رشد سریع فکر ناسیونالیسم فراهم می ساخت. بدین معنی که برخی عناصر و موارد اصلی ناسیونالیسم مانند تصور ایران زمین، زبان و فرهنگ فارسی، دلبستگی به پیوندهای کهن تاریخی حتی پیش از ظهور ناسیونالیسم اروپایی وجود داشت که در مجموع بدون مبالغه نوعی هشیاری تاریخی می بخشد.» [16]

آدمیت در نوشتار دیگری اشاره دارد که: «...ناسیونالیسم نه از آن مصنوعات فکری باختر زمین بود که یک پارچه از خارج به ایران صادر گشته باشد... همه عناصر اصلی و فرعی ناسیونالیسم را تاریخ و فرهنگ ایران پرورش داده بود. فقط عوامل تاریخی و اجتماعی خاصی در سده گذشته بکار افتاد که نیروی انگیزش و روان تازه ای به ملیت ایرانی داد و

ایدئولوژی ملی. جدید، را ساخت... از لحاظ اندیشه تاریخی اکنون به همین اندازه بسنده می‌کنیم که مفهوم واحد سیاسی و جغرافیایی، تصور قوم آریایی، غرور نژادی و حتی غرور برتری نژادی، زبان و کیش و سنن مشترک، دید فکری خاص ایرانی و از همه مهمتر هشیاری تاریخی و تصور حاکمیت واحد همه در فرهنگ کهن ایرانی وجود عینی داشتند. به عبارت دیگر ملیت ایرانی، پیوستگی ایلی و قبایلی نبود بلکه نمودار ملت پرستی خاص ایرانی بود. وجود همان تصور حاکمیت سیاسی و ملیت واحد بود که حتی در دوره های فترت و ناتوانی کشور هر فرمانروایی که برخاست هدفش تاسیس دولت متشکلی بود که بر سرتاسر خاک ایران به مفهوم جغرافیای سیاسی آن حکمرانی کند. [17]

استاد ثاقب فر با تاکید بر ریشه دار بودن ناسیونالیسم (به معنای سنتی آن یعنی میهن پرستی) در ایران بر این باور است که تبلور اندیشه های ناسیونالیستی را در درازای تاریخ ایران می‌توان پیگیری کرد که جنبش شعوبیه و شاعرانی چون فردوسی نمونه بارز آن هستند. «بارزترین نهضت سیاسی-فرهنگی این دوره [بعد از اسلام] پیدایش جنبش «شعوبی» یا به زبان فارسی «میهن پرستی» است و چنانکه می‌بینید آشکارا معادل همین واژه «ناسیونالیسم» امروزی است. [18]

در پاسخ به تبیین های اقتصادی فیلسوفان مارکسیست و انگاره پردازان ابزارگرا و نوگرا در مورد منسب کردن ملیت و ناسیونالیسم به سرمایه داری و طبقه بورژوا نیز باید گفت، همواره به این صورت نیست که ناسیونالیسم به عنوان ابزار دست کاپیتالیسم و سرمایه داری مطرح باشد. در جوامع آسیایی نه تنها ناسیونالیسم چنین خاستگاهی نداشته و ندارد بلکه در بیشتر نمونه ها دارای ماهیت ضد استعمار و ضد امپریالیسم می باشد. نمونه بارز آن شورش "باکسر" ها در چین بر علیه استعمارگران انگلیسی و یا جنبش ناسیونالیستی ایران برای خلع ید از شرکت نفت بریتانیا از منابع نفتی بود. در ناسیونالیسم اروپایی نیز این مورد همیشه صادق نمی باشد. برای مثال نمی توان خیزش ملت یونان بر علیه عثمانی را با تئوری های اقتصادی و طبقاتی توجیح کرد... .

ناسیونالیست های ایرانی به انگاره شکل گیری ملت در میان توده های کهن جهان باور دارند و می گویند بسیاری از جنبش های مردمی در درازای تاریخ ملل رنگ و بوی ملی داشته است. «موفقیت دوم جهان بینی ناسیونالیسم در عصر ما، آگاهی و وقوفی است که در پرتو تعلیمات آن آشکار گشته است. نهضت ناسیونالیسم به معنای استقلال طلبی ملت ها، داعیه جدیدی نیست و سراسر تاریخ مشحون از وقایعی است که این حقایق را بیان می کند الا اینکه این نهضت تا پیش

از عصر ما راه خود را در وادی ناآگاهی پیموده و چه بسیار از جریان‌های ملی که در چهره جنبش‌های دیگر جلوه کرده است. مانند جنبش شیعه در ایران عصر صفویه و جنبش تیتو در عصر کنونی که یکی صورت مذهبی و دیگری جنبه مسلکی دارد ولی در حقیقت، بستر این جنبش‌ها را روح ناسیونالیستی تشکیل می‌دهد... به عبارت دیگر، می‌توان گفت که این نهضت‌ها گرایش به سوی ناسیونالیسم دارند ولی نمونه کامل آن نیستند.» [19]

● روح ملی:

اندیشمندان بزرگ ناسیونالیست در اروپا و ایران همواره به وجود روح ملی در میان ملل باور داشته‌اند. ارنست رنان (زبان‌شناس و ناسیونالیست فرانسوی)، "فیخته" و "ماکس وبر" از فیلسوفان ناسیونالیست آلمان در نوشتارها و انگاره‌های خود به روح ملی مردمان اشاره کرده و آن را یکی از عناصر سازنده ملیت دانسته‌اند. «از نظر رمانتیک‌ها همانند رنان، ملت یک اصل روحی یک روح ملی بود و هر ملتی سرنوشت و مأموریت خاص و همچنین فرهنگ بی‌نظیر و "ارزش‌های فرهنگی غیر قابل جایگزین" خاص خود را داشت. اعتقادی که ماکس وبر به عنوان علامت و نشانه ناسیونالیسم در نظر داشت. اما بر خلاف رنان رمانتیک‌های آلمانی منبع روح ملی را نه در تاریخ یا سیاست بلکه در اراده برآمده از فرهنگ یا در فرهنگ زبانی و ارگانیکی پیدا کردند که در اراده ملی برای تحقق بخشیدن به خود در یک ملت مستقل بیان می‌شود.» [20]

هردر (فیلسوف آلمانی) نیز هر ملت را دارای یک روح ملی (فولک) دانسته و حتی تعریف خود را از ملت بر اساس آن قرار می‌دهد. از دید او ملت اجتماعی است از مردم خویشاوند و دارای فرهنگ مشترک و با ویژگی‌های همگن نژادی، زبانی و دینی که مجموع این کارسازها روح ملی را تشکیل می‌دهد. او معتقد بود روح ملی نتیجه استمرار فرهنگ و تاریخ یک ملت است.

حسین کاظم زاده ایرانشهر از پیشروان ناسیونالیسم ایرانی در مورد روح ملی بر این باور بود که هر توده‌ای دارای یک روح ملی است که همواره ثابت و تغییرناپذیر است. روح ملی پدیده‌ای است گوهرین نه عرضی، تنها جلوه گاه و تجلی آن

از دوره ای به دوره ی دیگر تغییر می کند. از دید وی روح ملی ایرانیان در درازای تاریخ یکسان بوده است اما نسبت به شرایط زمانی و مکانی به گونه های رنگارنگ جلوه کرده است. اگر ایرانیان در طول تاریخ خود با وجود همه مشکلات، تهاجمات، یورش ها و کشتارها، ایرانیت خود را نگهداشته اند به خاطر سرشت و روح ملی ویژه آنان است. [21]

صادق هدایت از دیگر روشنفکران ایرانی بود که هم در آثار داستانی و هم در آثار ادبی وی می توان نشانه هایی از باور به روح ملی را یافت. هدایت در دیباچه ای که برای ترانه های خیام نگاشته است، رباعیات فیلسوف نیشابور را برآمد "شورش روح آریایی در برابر روحيات سامی" می داند و چهره ای ملی گرا از خیام به دست می دهد که زیر تاثیر اندیشه های فردوسی بوده و خود بر شاعران دیگری همچون خاقانی تاثیر گذاشته. [22]

● ملیت:

گروهی ملیت را آگاهی به صفات ملت دانسته اند. ملیت درک و دریافت ما از سرنوشت تاریخی یک ملت است و افزون بر اینکه در برگیرنده فریافت سیاسی و مدرن "شهروندی" است در معنای وفاداری به ملت، میهن و آیین های ملی نیز می تواند به کار رود.

عناصر سازنده ملیت در میان توده ها بیشتر به صورت نمادها و سمبل های ملی از سوی ملیون تبلیغ و پرورش داده می شود. ردپای این نمادها را می توان در جغرافیا، تاریخ گذشته، ادبیات و استوره های ملت ها جستجو کرد. ملیت ایرانی نیز همچون سایر ملیت ها از عناصر گوناگونی ساخته شده و این عناصر هرکدام دارای لایه ها ذاتا ناهمگونی می باشد که در مجموع هنگامی که با "روح ایرانی" آمیخته شده اند به یک هماهنگی و تجانس رسیده اند. بسیاری از پژوهشگران و روشنفکران بر این باورند که هویت ایرانی دارای سه رکن: فرهنگ ملی ایران باستان، فرهنگ دینی و اسلامی و فرهنگ غربی و جهان مدرن تشکیل شده است. [23]

ویژگی های ملی ایرانیان و آیین های ویژه این ملت در مجموع سازنده هویت و کیستی ایرانی و به پیروی از آن ملیت ایرانی شده است. در تشکیل این هویت ملی و حس ملیت افزون بر نژاد، زبان ملی، مذهب، جشن های ملی، نمادهای ملی همچون پرچم و... دخیل بوده اند.

جامعه روشنفکری ایران به ویژه پیش از مشروطیت ملیت و ملت گرایی را تنها راه برون رفت جامعه ایرانی از بن بست دوران می دانستند و کمابیش همگی پیاده کردن اصول ملی را پیشنهاد می کردند. کاظم زاده ایرانشهر معتقد بود: «ما ملیت را یگانه وسیله ترقی ایران می دانیم و آن را کمال مطلوب و آمال نژاد جوان و نوزاد ایران می شناسیم.» [24] و می گوید: هدف و آمال ایران جز ملیت، یعنی زنده کردن ایرانیت با تمام شئون آن در دایره مقتضیات تمدن جدید چیز دیگری نمی تواند باشد.

در دید این گروه فرد بدون ملیت، فردی است بی هویت و بی ریشه. به تعبیر ایرانشهر ملیت "همه چیز" انسان را تشکیل می دهد: «یگانه محرک قوی که به تصدیق صفحات تاریخ و به اثبات تجزیه ی ملت ها می تواند بهترین آمال و نصب العین برای ملت ایران بشود فقط و فقط ملیت است. ملیت مقدس ترین نوامیس اجتماعی و کعبه آمال ملی باید گردد. ملیت ما ایرانیت است و ایرانیت همه چیز ماست، افتخار ما، شرافت ما، ناموس ما و حیات ما. اگر ما ملیت را محور آمال و اعمال خود قرار دهیم از بی همه چیزی خلاص شده دارای همه چیز خواهیم شد. ما پیش از هر چیزی باید ایرانی باشیم و ایرانی نامیده شویم و ایرانی بمانیم. ایرانیت یک کلمه مقدس و جامعی است که تمام ملت ایران را بدون تفریق مذهب و زبان در زیر شهباز شهادت گستر خود جای می دهد. هر فرد ایرانی که خون آریایی در بدن دارد و خاک ایران را وطن خود می شمارد خواه کرد و بلوچ و خواه زرتشتی و ارمنی باید ایرانی شمرده و ایرانی نامیده شود.» [25]

● بهره سخن:

همانطور که بسیاری از دانشوران و نظریه پردازان ناسیونالیسم برآند، ناسیونالیسم نه یک ایدئولوژی که یک نظام ارزشی و جهان بینی و یا یک گفتمان است. نظامی که دارای نرمش پذیری بسیاری است و می تواند در کنار سایر ایدئولوژی ها حرکت کند. تا کنون تفسیرها و یا کژروی های زیادی به نام ناسیونالیسم صورت گرفته و جنبش هایی چون فاشیسم و نازیسم سبب پدید آمدن بسیاری از پیش داورى ها به زیان ناسیونالیسم شده اند. اما باید توجه داشت که این دو مکتب هرچند دارای خاستگاههای ناسیونالیستی می باشند ولیکن در ادامه راه تا اندازه زیادی از مسیر راستین ناسیونالیسم به سود دیکتاتوری یا مَنارشی - و نه ملت گرایی - منحرف شده اند. در نظام های فاشیستی جهت تامین قدرت هر چه بیشتر برای

موجودیتی به نام "دولت" و یا شخص پیشوا خاستگاه ها و اهداف ملی به فراموشی سپرده شد. فاشیست ها فراموش کردند که در دکتترین ناسیونالیسم هیچ موجودیتی برتر از ملت نیست و ملت تنها منبع قدرت سیاسی است در نتیجه اندک اندک مصلحت دولت، نژاد، پیشوا، حزب و... بر مصالح ملت چربید. از سوی دیگر جنبشهای فاشیستی با حذف کردن دموکراسی از سیستم خود عملاً "اراده ملی" و "اصالت اراده ملت" - که جوهره ناسیونالیسم را تشکیل می دهند- را به کناری نهادند و به این ترتیب بزرگ ترین انحراف از خط اصیل ناسیونالیسم رخ داد.

در گفتمان ناسیونالیسم تاریخ جهان چیزی جز رویارویی بی امان ملل برای بقا و نیرومندتر شدن نیست. تاریخ جهان در واقع تاریخ ملل جهان است و هر توده ای که پیش تر به مرحله ملت سازی رسیده باشد دارای هویت و آگاهی ملی کهن تری است.

ناسیونالیسم مدرن/مدنی هر چند که پس از انقلاب فرانسه از شیشه رها شد و اروپا و آسیا را در بر گرفت ولیکن پیشتر از ناسیونالیسم مدرن، آگاهی ملی در میان ملل کهن سبب پیدایش جنبش های میهن پرستانه شده بود، بنابراین چنین همبودگاه ها و جوامعی زمینه های بهتری برای رشد ناسیونالیسم داشتند. جامعه ی ایران از آنگونه همبودگاه هایی بود که به گفته بسیاری، زمینه های ناسیونالیسم به اندازه ی کافی در آن وجود داشت و جنبش های "میهن گرایانه ی سنتی" در آن نموداری از حرکت های ملی به شمار می رفتند. با انقلاب فرانسه و ورود مفاهیم نو به جامعه ایرانی نخست در میان نخبگان و روشنفکرانی چون طالبوف، زین العابدین مراغه ای، آخوندزاده و سپس در میان نخبگان سیاسی به ویژه نخبگانی که عباس میرزا در دارالسلطنه تبریز گردآورده بود اندیشه های ملی همراه با موج نوحاوهی (تجدد/مدرنیسم) از یک بستر حرکت کرده و در دوران صدرات قائم مقام فرهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر به محک تجربه زده شد. با انقلاب مشروطه ناسیونالیسم به عنوان یک نیروی محرکه به صورت رسمی وارد عرصه سیاست شد. جنبش های ادبی و فرهنگی میان نخبگان ایرانی در سالهایی که جامعه ی ایرانی آستان "حادثه بزرگ مشروطه" بود همچون موج سره نویسی، تجددخواهی و ... بسترهای ملی گرایانه مناسبی برای نخبگان ایران پدید آورده بود. مفاهیمی همچون وطن، ملت، سنن ملی، مام وطن و... در دامن این ادبیات و اندیشه های ادبی پرورده شده و در انقلاب مشروطه به بار نشستند. پس از انقلاب مشروطه دگرگونی ژرفی در مفاهیم اجتماعی ایرانیان و در ساحت اندیشه ایرانی رخ داد. مفهوم وطن از دایره ی کوچک مرزهای

جغرافیایی. منطقه ای به مرزهای سرزمینی و ملی گسترش پیدا کرد و رفته رفته افراد خود را هموند یک جامعه وسیعتر به نام "ملت" دانستند و مفاهیمی چون رعیت، قبیله و قوم جای خود را به ملت و ملیت سپرد.

در جهان امروزی که جهان ملت ها خوانده می شود اصالت از آن "ملت" است و همه ملت ها حق زیست و ادامه آن را دارند و لازمه ی این همزیستی نیز حقوق برابر میان اندامان یک ملت و سپس حقوق برابر میان ملت های جهان است. پیداست که ناسیونالیسم مدرن و مدنی باید خواستار احیای این حقوق و برجسته شدن مفهوم و حقوق شهروندی باشد. یعنی در گام نخست از حقوق اندامان ملت در درون کشور و در گام دوم از حقوق ملت خود در صحنه جهانی پاسداری نماید.

«این حقیقت که ناسیونالیسم دارای دو وجهه ی مدنی و قومی است نباید مخدوش گردد. جنبه مدنی ناسیونالیسم اشاره به حقوق مساوی درون گروهی در جامعه سیاسی شهروندانی دارد که از 1789 به این سو "ملت" نامیده می شود. تا قبل از وجود جامعه ای جهانی، جامعه ی ملی جایی است که در آن حقوق شهروندی عامل موثر تضمین شده شده ای است... هرکس بخواهد از شهروندی سخنی به میان آورد باید بلافاصله از "ملت" و "ملت- دولت" به عنوان ابزارهای نهادین اش صحبت کند، چرا که تا کنون هیچ جماعت یا نهاد دیگری که در برگیرنده و مجری حقوق قانونی افراد باشد به وجود نیامده است. این معنای ملت و ملت گرایی با انقلاب فرانسه متولد شده و تا کنون به عنوان محور نوگرایی سیاسی باقی مانده است... وجهه دیگر ناسیونالیسم وجهه قومی آن است که اشاره به مفهوم ملت به عنوان جمعی از افراد با زبان، هویت نژادی و تاریخ مشترک دارد. اصولاً در صحبت از ناسیونالیسم به عنوان جنبش اجتماعی به این جنبه از ناسیونالیسم استناد می شود. در همین راستا ارنست گلنر ناسیونالیسم را تلاش برای سازش دادن سیاست و فرهنگ تعریف می کند.» [26]

ناسیونالیسم ایرانی از هنگام پیدایش جنبه ستیزه جویی و نفی سایرین را نداشت همانگونه که گفته شد با شکست ایران از روسیه و بازگشت از تعطیلات تاریخی نخبگان ایرانی پدید آمد و هدف مدرن سازی و احقاق حقوق از دست رفته ایرانیان در منطقه را در افق خود داشت. این ناسیونالیسم به دنبال آگاهی ملی و بیداری ایرانیان و بازسازی نظام دیوانی و حکومتی در ایران شکل گرفت [27] و از آغاز تاریخ همروزگار تا به امروز همواره در رده نخست جنبش های اجتماعی و سیاسی

ایران حضور داشته است. تجربی عینی به ما نشان داده است حتی اگر گروه ها و سازمان ها و احزاب ملی به دلایلی مجال عرض اندام شایسته و بایسته در صحنه اجتماعی نداشته باشند با اینحال "نظام ارزشی و گفتن ناسیونالیسم" همواره دستاویز غیررسمی، مشروعیت و رویکرد سیاسی در جامعه ما بوده است.

□ پی نوشت ها:

[1] Ethnicity در زبان انگلیسی برای اشاره به قوم و قومیت استفاده می شود ولی به وارونه زبان فارسی دارای گستردگی بیشتری است. در برخی موارد در معنی ملیت و گاه در چم. نژادی از این واژه کاربری می شود و برخی از نویسندگان به جای واژه ملت و ملیت از این عبارت بهره وری کرده اند. در حالیکه در فرهنگ سیاسی ایران اصطلاح قوم و قومیت و قومی ناظر به تیره های و اقوام ویژه یک کشور است و گاهی نیز در معنای ملی (=قومی) کاربری می شود ولی در منابع انگلیسی هر دو معنا برای این زبانزد مفروض است.

[2] آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، فرهنگ و اصطلاحات و مکتب های سیاسی، تهران: انتشارات مروارید.

[3] داریوش آشوری، هویت ملی و پروژه ملت سازی، آبان 1384، فرانسه، بی نا

[4] فریدون آدمیت، اندیشه های طالبوف تبریزی، رویه 88، انتشارات خوارزمی.

[5] اسمیت، آنتونی، ناسیونالیسم: نظریه ایدئولوژی تاریخ، 2001، رویه 29

[6] آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی.

[7] اسمیت، آنتونی، ناسیونالیسم، رویه 106

[8] عاملی، محمدرضا، خاک و خون، شماره سوم، 1347

[9] آبه سی یز، طبقه سوم چیست؟ به نقل از اسمیت.

[10] اسمیت، رویه 38

primordialism [11]

instrumentalism [12]

[13] در این مورد بنگیرد به: حمید احمدی، قومیت و قومیت گرایی در ایران، نظریه های قومیت و ناسیونالیسم.

[14] ناسیونالیسم و ایران، ریچارد کاتم، پیشگفتار.

[15] در مورد سروده های ملی و میهنی شاعران کلاسیک ایران نک: شاعران در اندوه ایران، حمید ایزدپناه، نشر توس.

[16] فریدون آدمیت، اندیشه های طالبوف تبریزی، انتشارات خوارزمی، رویه 90

[17] فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، انتشارات خوارزمی، رویه 40

[18] ایران: هویت، ملیت، قومیت، به کوشش دکتر حمید احمدی، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ دوم، بهار

1386، صص 243-260

[19] عاملی، محمدرضا، جهان به ناسیونالیسم آگاه می گراید، 1340

[20] آنتونی اسمیت، ناسیونالیسم، رویه 87

[21] کاظم زاده ایرانشهر، تجلیات روح ایرانی، تهران، بنگاه پروین، 1320 ه.ق

[22] هدایت، صادق، ترانه های خیام، نشر تدبیر، رویه 17

[23] ایران: هویت، ملتیت، قومیت، رویه 243-260 و رامین جهانپیکلو، فصلنامه مطالعات ملی، سال پنجم، شماره دوم، رویه

1383، 220

[24] کاظم زاده ایرانشهر، دین و ملتیت، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره 1 و 2، 1342، 2 ه. ق.

[25] کاظم زاده ایرانشهر، ملتیت و روح ملی ایران، ایرانشهر، سال دوم، شماره 4

[26] جابک کریستین، برگردان جواد روحانی رصاف، ایران فردا، شماره 24، اسفند 1374

[27] پیرامون ویژگی‌های ناسیونالیسم ایرانی و خاستگاه آن نک: حمید احمدی، پان ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاقی گری، پیشگفتار.

بن مایه ها:

✓ «ایران: هویت، ملتیت، قومیت»، به کوشش دکتر حمید احمدی، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ دوم، بهار

1386

✓ اندیشه‌های طالبوف تبریزی، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی

✓ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی

✓ دانشنامه سیاسی، آشوری، داریوش، فرهنگ و اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، تهران: انتشارات مروارید

✓ جامعه‌شناسی، آنتونی گیدنز، نشر نی، 1376

✓ قومیت و قومیت‌گرایی در ایران، حمید احمدی، نشر نی

✓ فصلنامه مطالعات ملی، سال پنجم، شماره چهارم، 1383

✓ ناسیونالیسم، آنتونی اسمیت، نظریه ایدئولوژی تاریخ، منصور انصاری، موسسه مطالعات ملی، 1383

✓ ناسیونالیسم و ایران، ریچارد کاتم، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر

✓ دایره المعارف ناسیونالیسم، الکساندر ماتیل. وزارت خارجه. 1383

✓ دولت مدرن و اقوام ایرانی: شالوده شکنی پارادایم های رایج، دکتر حمید احمدی، بی نا، بی تا

✓ ناسیونالیسم در ایران، ریچارد کاتم، انتشارات کویر، چاپ دوم 1378

✓ ناسیونالیسم چون یک علم، دکتر محمدرضا عاملی، انتشارات آرمانخواه، 1342

✓ ناسیونالیسم ایرانی و «مساله ملیت ها» در ایران، مرتضی ثاقب فر، نگاه نو، شماره دی ماه، 1370

✓ مکتب تبریز و مبانی تجدد خواهی، سید جواد طباطبایی، انتشارات ستوده، 1386